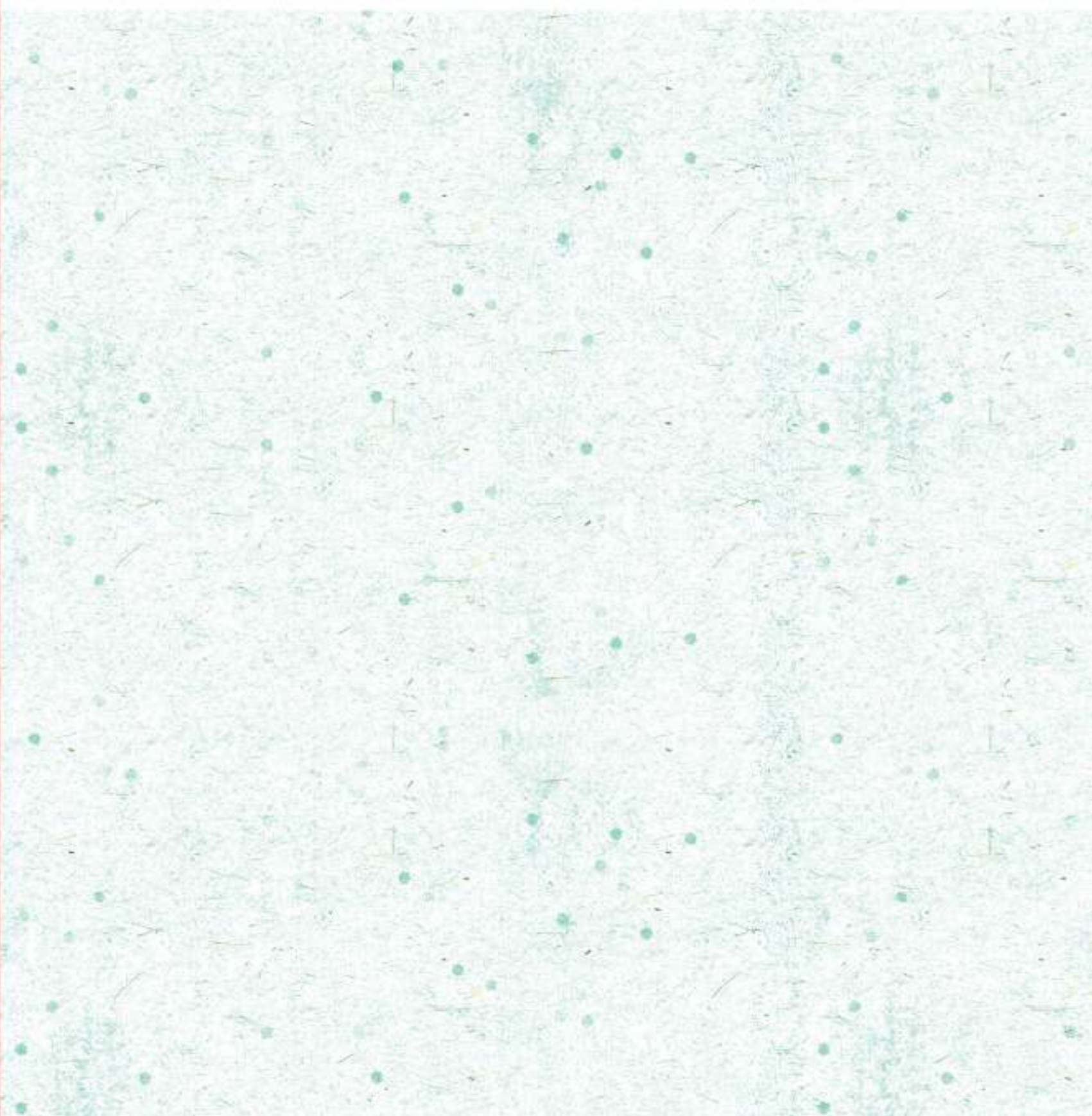




مٹل تو،
بانوی سن،
فاطمه

نولسنده و تصورگر: کلر روبرت



به نام خدا





ناشر: نشر رود آبی
نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت
طراح گرافیک: حمیده سلیمانی
ویراستار: فهیمه شانه
کارشناس دینی: سید مصطفی مطهری

•

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: بنیادی
 نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۹
 تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۲۸۴۹-۲
 قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان

سرشناسه: ژوبرت، کلر، ۱۹۶۱ - م. Jobert, Claire
 عنوان و نام پدیدآور: مثل تو، بانوی من، فاطمه [کتاب]/
 نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت؛
 طراح گرافیک: حمیده سلیمانی؛ ویراستار: فهیمه شانه؛
 کارشناس دینی: سید مصطفی مطهری.
 مشخصات نشر: قم: رود آبی؛ ۱۳۹۹.
 فروست: هنر؛ ۳- ادبیات کودک و نوجوان؛
 ۱- نشر رود آبی؛ ۵.
 مشخصات ظاهری: ۲۶ص. مصور(رنگی).
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۶۲۸۴۹-۲
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
 یادداشت: گروه سنی: ب، ج.
 موضوع: خدیجه (س) بنت خویلد،
 ۶۸ - ۳ قبل از هجرت -- داستان.
 موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۸: قبل از هجرت - ۱۱ق.
 -- داستان.
 موضوع: Fatimah Zahra -- Fiction
 موضوع: داستان‌های مذهبی.
 موضوع: Religious fiction
 شناسه افزوده: سلیمانی، حمیده، ۱۳۶۲ -، گرافیست.
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۸: د
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۳۳۲۱۶

**تمام حقوق نشر مکتوب و الکترونیک
 اثر متعلق به نشر رود آبی است.**

۰۰۹۸-۹۱۰۰۱۲۲۲۹۶
 brpforyou@gmail.com



مٹل تو،
بانوی سن،
فاطمہ

نویسنده و تصویرگر: کلر زوبرت



وقتی دختر کوچکی بودم، خانه‌ی ما پشت خانه‌ی بابا و
مامان تو بود، **فاطمه جان**؛ یعنی خانه‌ی **پیامبر خدا** و
بانوی مهربانش، **خدیجه**. تو هنوز به این دنیا نیامده
بودی.

پیامبر که بیرون می‌رفت، **بانو خدیجه** گاهی توی حیاط
می‌نشست. من از پشت‌بام خانه‌مان می‌دیدمش. برایش
دست تکان می‌دادم و او به من لبخند می‌زد.





آرزو داشتم پیش او بروم، بغلش کنم و صورت آرام و مهربانش
را ببوسم. آخه می‌دانی؟ من از وقتی خیلی کوچک بودم مامان
نداشتم. بانو هم خیلی تنها بود.

نانا، مامان بزرگم، به بانو سر می‌زد. ولی
هیچ وقت من را با خودش نمی‌برد. یک روز
روسری اش را قایم کردم تا بدون من نرود.

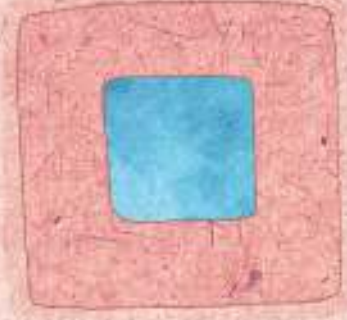
گفتم: «بگذار این
دفعه من هم بیایم!
قول می‌دهم بازیگوشی
نکنم.»



نانا آه بلندی کشید و با مهربانی گفت: «نمی‌شود، **سما** جان. زن‌های ثروتمند مگه اجازه نمی‌دهند کسی پیش **بانو خدیجه** برود، یا حتی به او سلام کند. می‌ترسم بفهمند و تو را اذیت کنند. من همیشه یواشکی می‌روم.»

باورم نمی‌شد، چون **بانو** برای من خیلی دوست‌داشتنی بود. روسری **نانا** را پس دادم و پرسیدم: «آخه چرا؟»





نانا گفت: «به او گفته بودند با **محمد** ازدواج نکن، چون هم یتیم است، هم فقیر.
ولی **بانو** خدیجه به حرفشان گوش نکرد.»

پرسیدم: «یتیم یعنی مثل من، مگر نه؟»

نانا من را بوسید و چشم‌هایش پر از اشک شد. خواستم پیرسم: «فقیر هم یعنی مثل ما؟»
ولی فقط اشک‌هایش را پاک کردم.

دلم برای **بانو** خیلی سوخت. تازه فهمیدم چرا هیچ‌کس به دیدنش نمی‌آید. برای همین، هر
وقت او را توی حیاط می‌دیدم، با دستم برایش بوسه می‌فرستادم. او هم با مهربانی لبخند
می‌زد.






یک روز **نانا** را صدا کردم: «زود بدو بیا، بین! **بانو** دارد حرف می‌زند و می‌خندد؛ ولی هیچ‌کس را آنجا نمی‌بینم!»
نانا گفت: «خب... شاید با یک فرشته حرف می‌زند. یادت است گفته بودم فرشته‌ها به خانه‌ی **پیامبر** می‌آیند؟ **بانو خدیجه** هم این قدر خوب است که حتماً فرشته‌ها خیلی دوستش دارند.»

۱۰





کمی بعد فهمیدیم **بانو** مسافر کوچولویی توی شکمش
دارد؛ یعنی تو، **فاطمه جان**. من از خوش حالی دور
نانا چرخیدم و با شادی گفتم: «آخ جان! خدا کند دختر
باشد!»

ولی **نانا** با اخم فریاد زد: «وای! نه، نه... مگر نمی دانی
خیلی ها از دختر خوششان نمی آید؟»

۱۱



آخ! بله، من این را خوب می‌دانستم؛ بابای خودم هم، وقتی زنده بود، هیچ‌وقت بوسم نمی‌کرد.
همه‌اش هم آه می‌کشید و می‌گفت: «کاش تو پسر بودی، **سما!**»
نانا ناراحتی‌ام را دید و گفت: «تو نور چشم منی، **سما جان**. ولی مردم مگه فقط پسر را نعمت
خدا می‌دانند. می‌ترسم اگر این نوزاد دختر باشد، **پیامبر عزیزمان** را بیشتر از قبل اذیت و
مسخره کنند.»

برای همین، من همه‌اش دعا کردم تو پسر باشی، هرچند دلم اصلاً این را
نمی‌خواست.


۱۲





روزی که می‌خواستی به دنیا بیایی، بانو نانا را فرستاد دنبال همان
زن‌های ثروتمند. آنها دوستان قدیمی بانو بودند و می‌توانستند
به کمکش بیایند. اما وقتی نانا برگشت، خیلی غمگین بود؛
هیچ‌کدام از آنها قبول نکرده بود بیاید.
فکر کردم چه دوستان لجبازی! نانا دوباره پیش
بانو رفت و من برای بانوی عزیزم دعا کردم.





نانا خیلی زود برگشت و گفت: «غصّه نخور، **سما جان**. خدای مهربان برای کمک به **خدیجه** چهار بانو از بهشت فرستاده. من هم برگشتم، نیازی به کمک من نبود.»

با تعجب پرسیدم: «از بهشت؟ راستی راستی؟ آخه چطوری؟ مگر می‌شود؟»

نانا خندید و گفت: «بله، **سما جان**. خدا **بانو خدیجه** را خیلی دوست دارد و هر کاری هم می‌تواند بکند. ولی چطوری‌اش را نمی‌دانم. من آنها را ندیدم. **بانو** گفت آمدند.»

و کمی بعد تو به دنیا آمدی.

نمی‌دانی چقدر خوش حال بودم که تو دختری. ولی **نانا** خیلی نگران بود که پیامبر خوش حال نشود. کمی بعد خاله طیبّه، خواهر نانا، به خانه‌مان آمد و گفت: «خبر تولد **دختر پیامبر** توی شهر پیچیده.»

نانا با تعجب پرسید: «به این زودی؟»
خاله سر تکان داد و گفت: «چند نفر دیدند که **پیامبر** یک دفعه سجده کرده و صورتش پر از شادمانی شده. از او پرسیدند چه شده؟ **پیامبر** هم گفته جبرئیل برایش خبر خوشی آورده؛ اینکه دخترش به دنیا آمده و خدا اسمش را گذاشته **فاطمه**.»


۱۶





۱۷

توی دلم گفتم: چه اسم قشنگی! و یواش برای خودم تکرار کردم **فاطمه... فاطمه... فاطمه...**



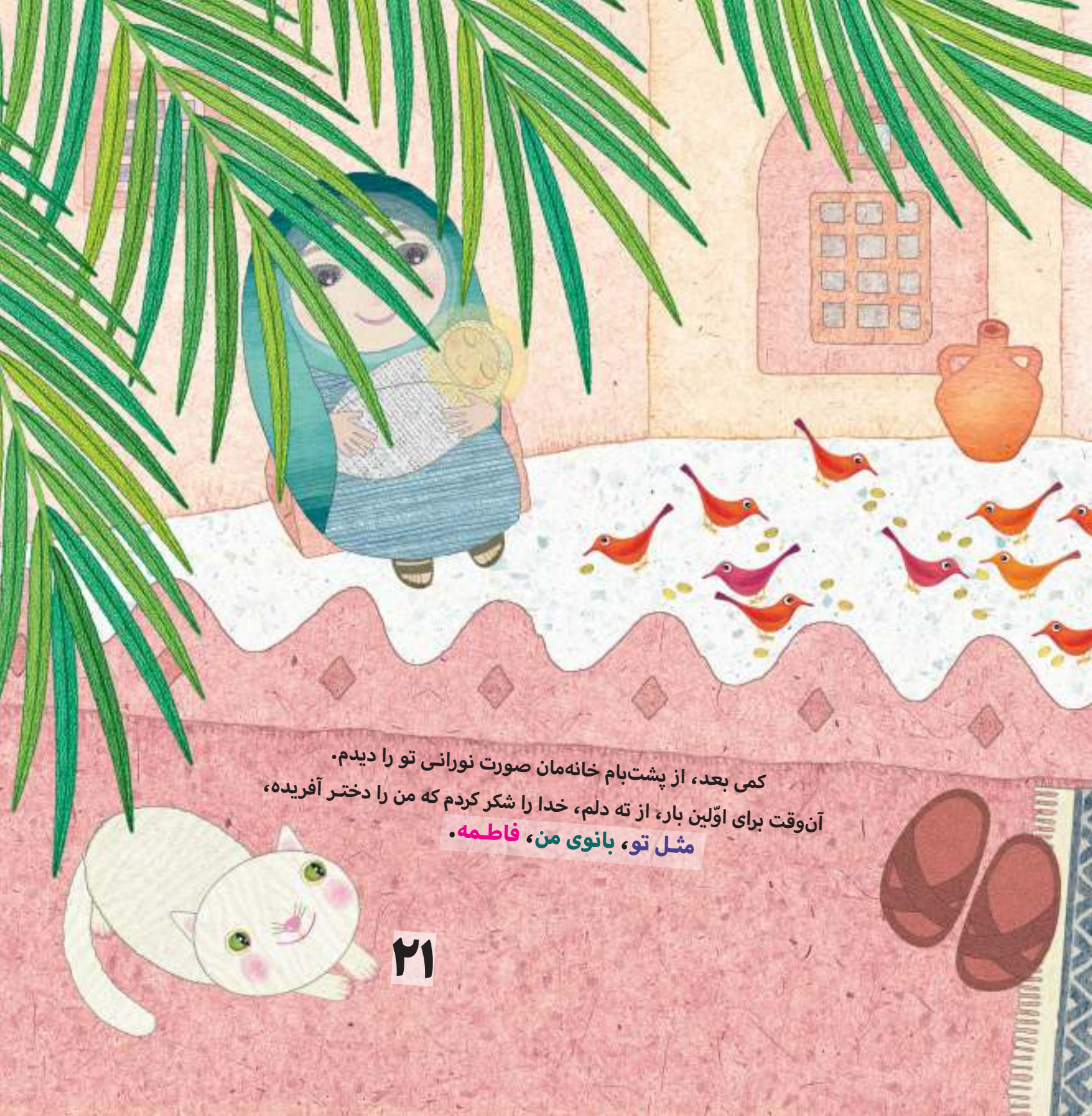
نانا نفس راحتی کشید و گفت: «خدایا، شکر! فکر نمی‌کردم **پیامبر** از تولد دخترش این قدر خوش حال شود!» بعد با شادی ادامه داد: «پس راست گفته‌اند که پیامبران می‌آیند تا فکرهای اشتباه مردم را درست کنند.»
آن وقت از ته انباری، کمی آرد و خرما پیدا کرد. آستین‌هایش را بالا زد تا به خاطر تولد تو شیرینی بپزد. هیچ وقت **نانا** را این قدر خوش حال ندیده بودم.



خاله‌طیّبه که رفت، گفتیم: «من دعا کرده بودم نوزاد پسر
باشد. چه خوب که خدا به دعایم گوش نکرد!»
نانا خندید. به شوخی کمی آرد به نوک بینی‌ام مالید و
گفت: «خدا به همه‌ی دعاها گوش می‌کند، **سما جان**. این
را **پیامبر** گفته. ولی گاهی به جای چیزی که می‌خواهیم،
بهترش را می‌دهد.»

۲۰





کمی بعد، از پشت‌بام خانه‌مان صورت نورانی تو را دیدم.
آن وقت برای اولین بار، از ته دلم، خدا را شکر کردم که من را دختر آفریده،
مثل تو، بانوی من، فاطمه.



کاردستی: فرشته‌ی کاغذی

تا حالا از خودت پرسیده‌ای فرشته‌ها چه شکلی‌اند؟

ما نمی‌توانیم فرشته‌ها را ببینیم، چون از نور آفریده شده‌اند. ولی می‌دانیم که بال دارند و گاهی به شکل انسان ظاهر می‌شوند.

حالا دوست داری یک فرشته‌ی خیالی درست کنی؟

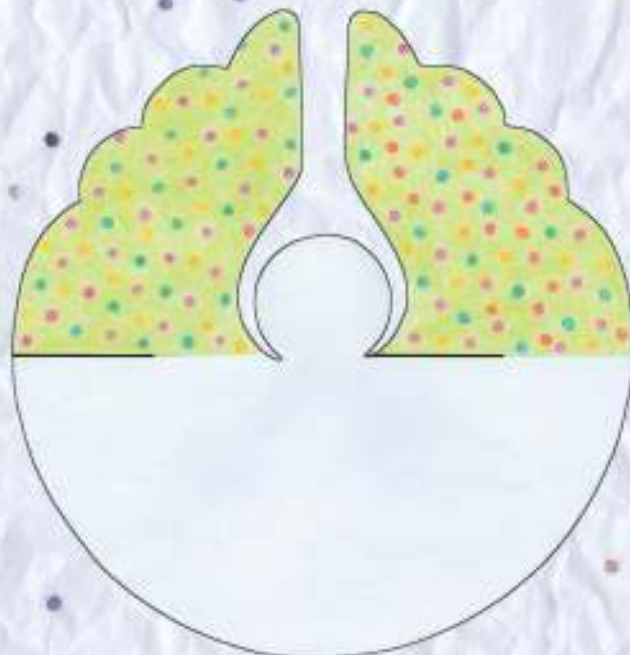
* با گذاشتن کاغذ سفیدی روی الگوی فرشته، شکل آن را بکش، یا از آن کپی بگیر.

* دور تا دور شکل را قیچی کن.

* دو خط مشکی وسط شکل را، به همان اندازه که نشان داده شده، با دقت برش بزن: نه بیشتر، نه کمتر.



* فرشته را هر طور دوست داری رنگ کن.



* برش‌ها را داخل هم قرار بده تا فرشته را شکل بدهی.

* قسمت بالای پشت شکل را هم رنگ کن تا جلوی بال‌ها سفید نماند.



اگر دوست داری بیشتر بدانی...

* در زمان **پیامبر** صلوات الله عليه وآله ، مردم نادان دوست داشتند فقط فرزند پسر داشته باشند. آنها فکر می‌کردند پسرها بهتر می‌توانند در کارها کمکشان کنند و راهشان را ادامه بدهند. برای همین، وقتی نوزادی دختر به دنیا می‌آمد، آنها خیلی ناراحت می‌شدند.

* چند سال قبل از تولد **فاطمه** علیها السلام ، **پیامبر** صلوات الله عليه وآله و **خدیجه** علیها السلام دو پسر کوچک داشتند که هر دو از دنیا رفتند. دشمنان پیامبر با خوش حالی مسخره‌اش کردند که پسر ندارد تا راهش را ادامه بدهد. آن وقت خدا سوره‌ی کوثر را فرستاد تا نعمت خیلی بزرگی را به **پیامبر** صلوات الله عليه وآله مژده بدهد.

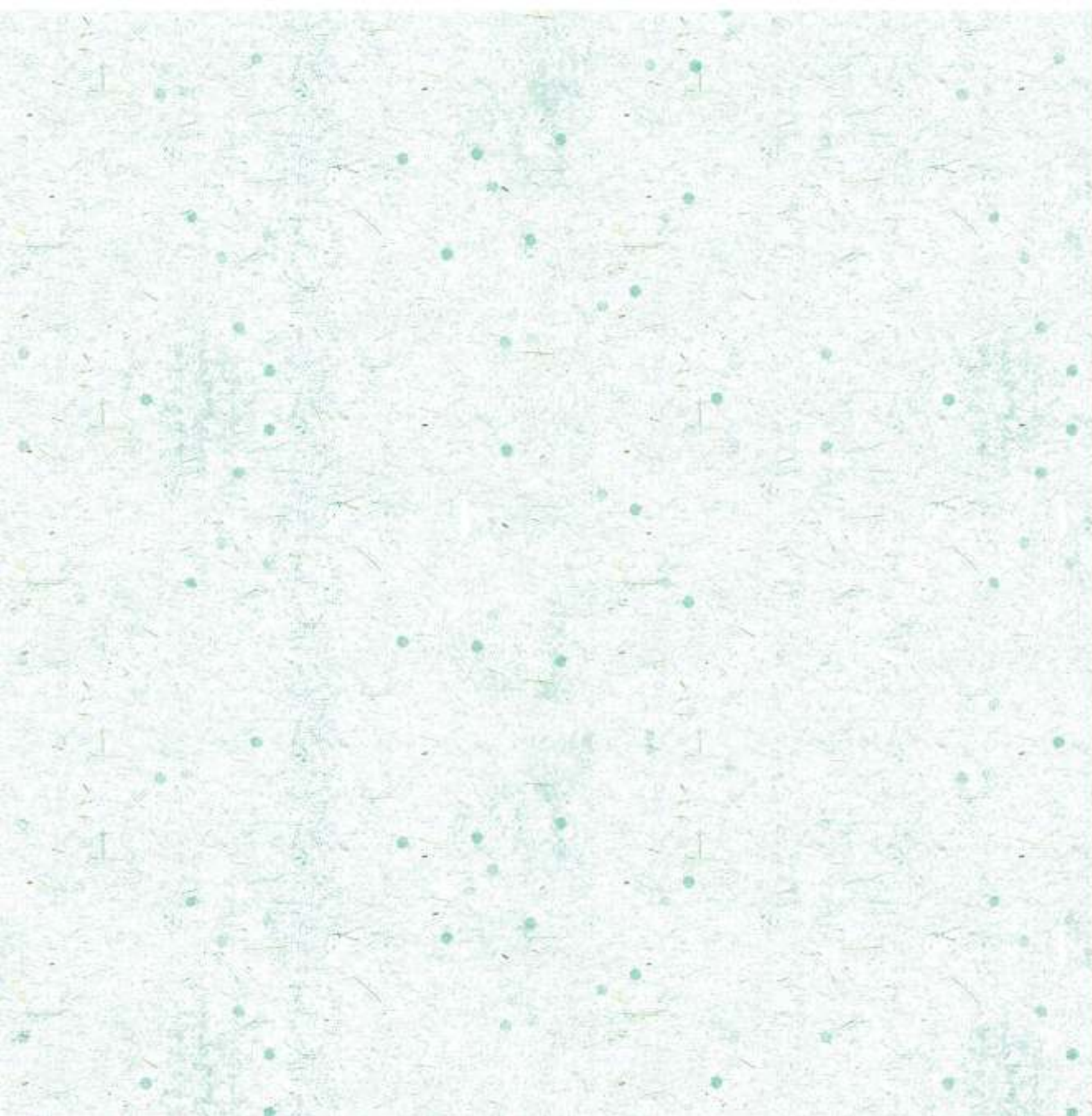
* بعد معلوم شد که آن نعمتِ خیلی بزرگ **فاطمه** علیها السلام است. کمی قبل از تولد او، جبرائیل به **پیامبر** صلوات الله عليه وآله خبر داد که نوزادش دختر است. آن وقت این را هم گفت که امامان بعدی از این دختر متولد خواهند شد تا راه **پیامبر** صلوات الله عليه وآله را ادامه بدهند و زمین هیچ وقت بدون راهنما نباشد.

* چهار بانویی که خداوند برای کمک به خدیجه از بهشت فرستاد اینها بودند: **ساره همسر ابراهیم** علیه السلام ، **آسیه همسر فرعون** ، **کلثوم خواهر موسی** علیه السلام و **مریم مادر عیسی** علیه السلام .

برای نوشتن نکات تاریخی این داستان از کتاب زیر استفاده شده است؛

* زندگانی حضرت زهرا علیها السلام ، ترجمه جلد ۴۳ کتاب بحارالأنوار، نویسنده: علامه مجلسی، تحقیق و ویرایش: سید محمد قائم فرد، انتشارات عطر عترة، ناشر دیجیتالی: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۹.





در این داستان نیمه‌تخیلی، سما دختر کوچکی مهربانی است که ماجرای
به دنیا آمدن حضرت **فاطمه** علیها السلام را از نگاه خودش برای همه‌ی بچه‌ها
تعریف می‌کند...

در این کتاب سعی شده، براساس روایات تاریخی معتبر، محتوای دینی مناسب کودکان
به صورت ترکیبی از واقعیت و تخیل ارائه شود.
شایسته است ما بزرگ‌ترها تلاش کنیم بچه‌هایمان،
درباره‌ی **دختر پیامبر** صلی الله علیه و آله و تاریخ آن دوره،
شناخت بهتر و بیشتری به دست آورند.

ناشر



ISBN: 978-622-962849-2

